



در جست و جوی نام ایران

• دکتر عبدالرسول خیراندیش
عضو هیات علمی دانشگاه شیراز

تاریخچه اسلام‌پذیری مغولان تشکیل می‌دهد. نویسنده چنانکه خود در مقدمه متذکر شده کوشیده است روشی هرمنوتیکی (P.35) را به کار گیرد و در این مورد گادامر Gadamer را مورد توجه قرار می‌دهد. همچنین چنانکه از قسمت پایانی یعنی نتیجه برمی‌آید نویسنده بر اساس تئوریهای محققى به نام بروس لینکلن Bruce Lincoln کوشیده است روایات تاریخی را طبق جدول زیر

	Truth-claims	Credibility	Authority
Legend	+	-	-
History	+	+	-
Myth	+	+	+

دسته‌بندی و مورد استنتاج قرار دهد. براساس این روش اسلام‌پذیری احمد تکودار شباهت تام به اسلام‌پذیری برکای (Berke) در اردوی زرین (Golden Horde) (مغولان روسیه) و مبارک شاه، و ترمشیرین در الوس جغتای دارد. هر سه نفر در واقع قدم‌های نخستین در راه اسلام‌پذیری مغولان را برداشتند اما سرنوشتی متفاوت یافتند. برکای در کار خود موفق بود اما ترمشیرین در پی مخالفت اشراف مغول در سرزمین‌های دوردست (از نظر جهان اسلام) آسیای مرکزی سرنوشتی نامعلوم یافت. بدین ترتیب مقایسه و انطباق سرنوشت نخستین ایلخان مسلمان یعنی احمد تکودار با این چند نفر صحیح نیست. اشتباه اساسی که نویسنده در اینجا مرتکب شده آن است که کوشیده است ظرف «مکان» و تبعات طبیعی و اجتناب‌ناپذیر آن را از روش تحقیق خود حذف کند.

به راستی عدول از شرایط مکانی در یک روند پرحادثه سیاسی همچون اسلام آوردن احمد تکودار فرمانروای ایران چگونه ممکن است؟ آیا مقدم بر آن این امکان وجود دارد که درباره دولت ایلخانان بدون عنایت و التفات به قلمرو آنان یعنی ایران سخن گفت و اصولاً در مورد هر دولتی می‌توان بدون توجه به قلمرو آن اندیشه کرد؟ حال در مورد یک فرمانروا از دولت ایلخانی یعنی احمد تکودار چگونه می‌توان از الزامات حتمی که مقتضیات قلمرو او برایش ایجاد می‌کرد

اهل فلسفه را اصطلاحی است تحت عنوان هیولای اولی که برای اشاره به ماده اولیه و بی‌شکل جهان و تعریف و توصیف شرایط آغازین جهان مورد استفاده قرار می‌دهند. این (هیولای اولی) در اساطیر به صورت اژدها یا موجودی در ابعاد جهانی طرح و تصویر می‌شود که با قربانی شدن آن جهان با همه اجزاء و عناصر و اشکال و ابعاد آن پدید می‌آید. اهل فلسفه این فرایند را حاصل دمیدن روح و جان و به تعبیری عقل به این ماده بی‌شکل می‌دانند که آن را «صورت» می‌بخشد. این صورت یافتن که مستلزم دارا شدن رنگ و ابعاد و شکل و ماهیت و کارکرد و کاربرد و هر امر دیگری است که با الفاظ و اصطلاحات خاصی تعریف و تبیین می‌شود سرآغاز جریان و سریان یافتن خرد در گیتی و به تبع آن شکل‌گیری معرفت بشری از آن است. بر همین اساس هر معرفتی و یا هر تبیین معرفت‌شناسانه‌ای اعم از تمیز و تحدید و تفریق را تشکیل می‌داده است.

حال با این مقدمه به ظاهر نامربوط نگاهی به یک رساله دکتری خواهیم داشت.

رساله دکتری با عنوان «گرایش به اسلام در میان ایلخانان مغول بر اساس سنن روایی اسلامی؛ با تأکید بر احمد تکودار»

CONVERSION TO ISLAM AMONG THE ILKLAN IN MUSLIM NARRATIVE TRADITIONS THE CASE OF AHMAD TEGUDAR JUDITH PFEIFFER

نوشته جودیت پفی فرکه در سال ۲۰۰۳ در دانشگاه شیکاگو برای دریافت درجه دکتری ارائه شده است. این پایان‌نامه در بخش تمدن و زبانهای خاورمیانه آن دانشگاه ارائه شده و چنانکه از بعضی از اشارات مقدمه آن دانسته می‌شود جزئی از سلسله مباحثی در این زمینه به‌شمار می‌آید.

این رساله که در پنج فصل و حدود ۴۰۰ صفحه در قطع بزرگ تنظیم شده فقط در فصل پنجم به چگونگی انعکاس اسلام آوردن احمد تکودار در منابع پرداخته است. دیگر فصول را مباحثی از جمله



► ظرف سفالی مینایی،
نقاشی روی لعاب، قرن
هفتم هـ. ق، موزه مترو
پولیتن



اشاره به نام ایران بس شگفت‌انگیز است و هم روش و هم نتایج کار او را با تردید مواجه می‌سازد. او که در صدد است استنباطی مبتنی بر هرمنوتیک از یک رویداد تاریخی یعنی اسلام آوردن احمد تکودار، فرمانروای ایران داشته باشد به همین نحو در اشاره به منابع تاریخی خود را سرگردان می‌سازد چنانکه یکجا به تاریخنگاری ایرانی Persian (P12) و جایی دیگر به همان مضمون، تاریخنگاری اسلامی اطلاق می‌کند (P.14).

تقلای بی‌حاصل نویسنده برای انکار واقعیتی که بی‌شبهت به انکار کوه هیمالیا نیست؛ تقلیدی ناشیانه از روشی است که نظریه‌پردازان اروپایی در دو دهه گذشته برای اثبات اصالت «ناسیونالیسم سلسله‌ای» در تاریخ اندیشه سیاسی به خرج داده‌اند. در این راه کسانی چون هابزبام و بندیکت اندرسون آغازگر راهی بوده‌اند که هیچگاه صحت آن مورد تأیید همگان واقع نشده است. باور آنان این است که آنچه را ملت‌ها به عنوان ملیت و موجودیت ملی خود می‌شناسند در واقع چیزی جز حاکمیت سلسله‌های سیاسی نیست. آنان برای این منظور از سلسله‌های اروپایی اواخر قرون وسطی و نیز قرون جدید مثال می‌آورند. هر چند صحت این برداشت جای تردید دارد اما اگر آنان در مورد تاریخ خویش چنین می‌اندیشند خود می‌دانند، لیکن در مورد تمدن‌های مشرق زمین این داعیه تا آن اندازه از واقعیت به دور است که جز طرح «وجه تولید آسیایی» ندید. حال در این اثر نویسنده کوشیده است سلسله ایلخانی را در موقعیتی از حضور و بروز قرار دهد که واقعیتی فراسوی آنان یعنی ایران را تحت شعاع خود قرار دهد. این در حالی است که حتی ایلخانان مغول هم خود چنین نمی‌اندیشیده‌اند. مراجعه‌ای ساده به متون ایران عصر ایلخانی و کاربرد صریح و وسیع ایران و ایران زمین در این متون برای هیچکس جای تردید در این زمینه باقی نمی‌گذارد. چنانکه فقط براساس فهرست اعلام کتاب جامع التواریخ تصحیح محمدروشن - مصطفی موسوی ۷۲ بار نام ایران زمین برای اشاره به ایران عصر مغولان (و ایلخانان) به کار رفته است.

صرف نظر نمود. برای حتی یک دانشجوی تاریخ مغول نیز روشن است که دولت ایلخانان مغول و همه هشت فرمانروای آن از هلاکو تا ابوسعید تا چه اندازه قلمرو حکومتشان (ایران) که از جیحون تا فرات گسترده بود و تا مرزهای قفقاز را هم در بر می‌گرفت بر سرنوشت سیاسی شان تأثیرگذار بوده است. جدال‌های طولانی بر سر خطوط مرزی با خاندان‌های جغتایی (ماوراءالنهر)، جوچی (روسیه) و دولت مملوکان مصر تا آن اندازه در تاریخ ایلخانان مشهور است و تا آن اندازه تأثیرات غیرقابل انکار دارد که نیازی به توضیح آن دیده نمی‌شود. حتی در مورد اسلام‌پذیری احمد تکودار و با عنایت به نامه او به سلطان مملوک مصر و سفیری که به آنجا فرستاد ظن غالب بر تأثیر معضل حکومت مملوکان مصر و خلافت احیا شده عباسی در مصر برای دولت ایلخانان است. بدین نحو چگونه ممکن است از نظر روش‌شناسی بتوان شاکله اصلی یک متن تاریخی را از عناصر سازنده آن همچون «مکان» یا «قلمرو سیاسی» خالی ساخت. التزام مبهم و ناشناخته نویسنده بر استتکاف از دیدن ظرف مکانی رویدادها، پیچیدگی و آشفتگی ادبی و روشی عجیبی را برای او ایجاد کرده است. زیرا در چند جای معدود نام واقعی قلمرو ایلخانان یعنی ایران را به کار می‌برد (P63) اما همانجا متذکر می‌شود که جغرافیا نقش اندکی در شناسایی روندی که او در صدد کشف آن است دارد. با این حال الزامات روشی او را وادار می‌سازد که بجای این نام از عبارتهایی نامانوس و حتی مخمل در درک صحیح استفاده کند. چنانکه از واژه ناشناخته و نادرست ایلخانان (Ilkhanate) استفاده می‌کند. یا به عبارت طولانی‌تر «قلمرو ایلخانی» (Ilkhanid territories) متوسل می‌شود (P21) یا باز هم در راه پرسنگلاخ‌تر عبارت از «نیل تا جیحون» (Nile-to-Oxus) (p.p. 11, 21, 27) و نیز عبارتی مبتنی بر جغرافیای طبیعی راکه همان «فلات ایران» (P10) باشد را مورد استفاده قرار می‌دهد. حتی از نظر ادبی و اصول نگارش که یکسان‌سازی اسامی ضرورت دارد نیز این رویه مورد ایراد خواهد بود. هر چند اشاره به نیل که در قسمت غربی قلمرو مملوکان واقع شده بود برای اینجانب مبهم است و شاید با فرات یعنی مرز غربی ایلخانان اشتباه شده باشد، اما در هر حال این استتکاف و امتناع نویسنده از